

## در آمدی بر عامل و معمول در زبان عربی و بررسی نظریه ابن مضاء قرطبی از: عدنان طهماسبی

زبان هر قومی بیانگر تفکر و اندیشه، تمدن و فرهنگ آنهاست. زیرا وحدت قومی و ملی را فراهم می سازد و پر واضح است که در بلندای تاریخ و فرهنگ، زبان عربی از این ویژگیها مستثنی نمی باشد. و نه تنها در میان قوم عرب بلکه در میان مسلمانان جایگاهی بس والا دارد.

نزول قرآن کریم به زبان عربی مسلمانان غیرعرب را نیز با این زبان آشنا نمود. این نکته قابل توجه است که در دوره تمدن اسلامی، عربی، زبان رایج علوم آن عصر نیز بوده است.

دانشمندان عرب و غیر عرب مسلمان، اصولی برای این زبان استخراج نمودند که لازم بود آیندگان با ارج نهادن به زحماتی که بی دریغ در این راه کشیده اند، آن کوششها را بر مبنای اصول علمی استوار می ساختند و از تشتت و پراکندگی آراء آنها تا حد ممکن پرهیز می نمودند. اما دریغاً، که اینان نه تنها این کار را عملی ننمودند بلکه در مواردی قواعد زبان را پیچیده تر کردند. و مشکلاتی برای این زبان به وجود آوردند که باعث شد بعدها این قواعد مورد ایراد قرار گیرد.

دانشمندان بصره و کوفه در این خصوص به تألیف و تحقیق پرداختند، و عیسی بن عمر ثقفی دو کتاب «الاکمال» و «الجامع» را به

---

۱- به نظر نگارنده مقاله، در آغاز استخراج قواعد نحوی، این پراکندگی اجتناب ناپذیر مینموده است.

رشته تحریر درآورد! و بالاخره در این زمینه نوبت به خلیل فراهیدی<sup>۲</sup> رسید، ایشان اگر چه در این زمینه تألیفات خاصی از خود به جا گذاشت اما شاگرد نامی وی سیبویه تقریرات درسی استاد را با اضافاتی در «الکتاب» گردآوری نمود.

در دوره آنها متد زبانی وجود نداشت بلکه متد رایج، منطقی و کلامی بود، لذا طبیعی می نمود که برای استخراج قواعد زبان عربی استاد و شاگرد متدی در پیش گیرند، و از آنجائیکه در آن دوره متد علت و معلول در علوم انسانی رایج بود، عامل و معمول به قواعد زبان عربی نیز راه یافت و متاسفانه مبنای بسیاری از مسائل نحوی و صرفی گردید. اگر چه در آن زمان دو مکتب بصری (متد غالب در این مکتب قیاس بود) و کوفی (تا آنجا که ممکن بود سماع را بر قیاس ترجیح می دادند) رایج بود؛ سرانجام مکتب بصری تا حدی حاکم شد و رواج بیشتری یافت. کوفیان نیز که به نوبه خود در موارد زیادی با بصریان مخالف بودند برای تدریس از کتاب سیبویه استفاده می نمودند و در صورت لزوم انتقاداتی وارد می کردند. بعدها تلفیق این دو مکتب در مکتب بغداد متجلی شد اما هرگز علل نحوی از کتاب نحویان و اندیشه ایشان دور نشد.

پرواضح است قواعد هر زبانی بعد از رواج آن زبان استخراج می شود. و زبان عربی از این اصل مستثنی نیست. البته استخراج قواعد زبان عربی بدین سان به اوایل قرن دوم هجری بر می گردد. آنچه مسلم است فاصله زمانی شکل گیری زبان و تکامل و رشد آن تا زمان استخراج قواعد مراحل زیادی را طی می کند که احتمال راهیابی تغییر در آن اگر زیاد نباشد، کم نخواهد بود. گویا بنا به قول خانم نازک الملائکه در عروض نیز چنین بوده است.<sup>۳</sup>

۱- به مقدمه شوقی ضیف به «الایضاح فی علل النحو» مراجعه شود.

۲- الخلیل بن احمد الفراهیدی الأزدي.

۳- نازک الملائکه: در «قضایا الشعر المعاصر» آورده است: «اوزان عروضی

که از خلیل به دست ما رسیده است احتمالا دچار تحولات زیادی بوده که ما از سیر آنها بی اطلاع هستیم، (ص ۶).

بنابراین وضع اصول استخراج قواعد زبان عربی در آن دوره باوسایل ابتدائی و ناچیز کاری آسان و ساده نبوده، بلکه بیانگر عشق و علاقه وافر بنیانگذاران آن بوده است و جالب توجه اینکه آنها هرگز مدعی کشف علل ابدی و جاودانی احکام نحوی و صرفی نبوده اند. فراهیدی در پاسخ به این سوال: « که علل نحوی شما نشأت گرفته از عرب است یا واضع خود شما هستید» حکیمانه و صمیمانه می گوید: «عرب بنا به سرشت و قریحه خود سخن گفته است و جایگاه کلام برای او بس روشن است و (مکانیسم) آن در اندیشه او جای دارد، اگر چه به دلایل آن اشاره نکرده است». و در ادامه می افزاید: «آنچه به نظر من «علت» آمده، از آن به عنوان علت یاد کرده ام، و چنانچه در میان آیندگان، کسی علتی بهتر برای آنها یافت، ذکر آن شایسته است!»<sup>۱</sup>

و در ادامه فراهیدی می افزاید «من به سان کسی هستم که وارد خانه ای استوار و دارای نظمی شگرف شده است، البته با این یقین که ساختمان سازنده دارد، به هر قسمت این ساختمان که نگاه می کند، علت‌هایی به نظر او می رسد، اگر چه احتمال دارد کسی دیگر علت‌های دیگری برای هدف سازنده این ساختمان به ذهنش برسد».<sup>۲</sup>

علل نحوی، بعدها، همواره ذهن نحویان را به خود مشغول نمود تا جائیکه هرکدام به نوبه خود برای اقامه ادعای خویش دلایلی عنوان می نمودند و در کمتر مسئله ای اتفاق نظر داشته اند.

زجاجی (ت ۳۳۷ هـ) در «الایضاح فی علل النحو» این علل را به سه دسته تقسیم می کند.

- علت تعلیمی

- علت قیاسی

- علت جدلی

علت تعلیمی را چنین بیان می نماید که در مثال «إنّ زیداً مسافراً» اگر گفته شود که علت نصب (زیداً) چیست؟ گفته می شود «إنّ» پیش از آن است، این علت را وی تعلیمی می نامد.

۱-الایضاح فی علل النحو، ص ۶۶-۶۵.

۲-الایضاح فی علل النحو، ص ۶۶.

علت قیاسی (علت ثانیة): که به دنبال علت تعلیمی مطرح است. برای نمونه اگر سؤال شود که چرا «إن» «زیداً» را نصب می دهد. نحویان در پاسخ می گویند: «إن و اخواتها» در این مورد شبیه فعل متعدی هستند و مفعولی را نصب می دهند، و اسم منصوب در آن به مثابه تقدم مفعول، بر فاعل است.

اماعتل جدلی (علت ثالثة) که به دنبال علت قیاسی مطرح می شود، در پاسخ این سؤال است که «إن و اخوات» شبیه به فعل ماضی یا مستقبل یا حال است؟ و یا اینکه کسی بپرسد چرا در «إن و اخوات» به سیاق فعل، مرفوع در آن بر منصوب مقدم نمی شود، نظیر تقدم فاعل بر مفعول و یا اینکه چرا در «إن و اخوات» مانند فعل، مرفوع بر منصوب مقدم نمی شود، پاسخ نحویان به این قبیل موارد از نوع علت جدلی است.

زجاجی معتقد است که برای یادگیری افراد مبتدی تنها عامل تعلیمی لازم است.

بنابراین عقیده زجاجی و نظیر او که باعلل ثوانی و ثوالث مخالف بوده اند، ابن مضاء قرطبی و دیگران را بر آن داشت که «نظریه عامل ومعمول» را رد کنند و خواستار حذف آن از کتب نحوی شوند.<sup>۱</sup>

## زندگی ابن مضاء

ابن مضاء قرطبی به سال (۵۱۳ هـ) در قرطبه چشم به جهان گشود و در هفدهم جمادی الآخر سال (۵۹۲ هـ) دار فانی را وداع نمود.<sup>۲</sup>

### روزگار و عصر او:

ابن مضاء دوره مرابطین (۴۳۹-۵۴۱ هـ) و نیز دوره موحدین (۵۴۱-۶۶۸ هـ) را درک کرده است.

و در دوره اول (مرابطین) بیشتر عمر خویش را به شاگردی و طلب

۱- طه حسین: در این مورد گفته است این شورش و اعتراض به تعبیر ما تیسیر النحو است که امروزه ما منادی آن هستیم، به کتاب مجمع اللغة العربية، ج ۷، ص ۷۶ مراجعه شود.

۲- بغیة الوعاة ۱/۳۲۳، به نقل از مقدمه دکتر البنابر «الرد علی النحاة».

علم سپری نمود، اما به زعم بعضی این دوره، متاسفانه دوره رکود علمی بوده است.<sup>۱</sup>

به گفته مراکشی در «المعجب ص ۲۳۶» «در این دوره به قدری به فروع اهتمام ورزیدند که قرآن مجید واحادیث رسول (ص) تاحدی به فراموشی سپرده شد. شایان توجه اینکه علوم دیگر از قبیل علم کلام، اصول، و فلسفه نیز مورد استفاده جدی قرار نمی گرفت بلکه صاحبان علم کلام از تهمت تکفیر نیز در امان نبودند». البته کثرت تالیف فلسفی و فیلسوفان نامی اندلس نشان می دهد که فیلسوفان و متکلمین زیادی در آن دوره بودند و یا مبارزه جدی با آنها نمی شد و یا اگر هم می شد کاملاً موثر نبود،

البته وجود دانشمندانی چون:

- ۱- ابن رشد (وفات به سال ۵۲۰ هـ) به ویژه در فلسفه.
  - ۲- ابن باجه (وفات به سال ۵۳۳ هـ) در «ریاضیات و فلسفه».
  - ۳- ابن رماک (وفات به سال ۵۴۱ هـ) استاد بن مضاء، بیانگر آن است که این عصر دانشمندانی بزرگ و نامی به خود دیده است.<sup>۲</sup>
- دکتر محمد ابراهیم البنا به نقل از الدیباچ المذهب (ص ۴۸) گفته است: ابن مضاء کتاب سیبویه را نزد ابن الرماک خوانده است، البته کتب دیگر نحو، لغت و ادب را نزد وی و یا استادان شایسته دیگر فراگرفته است.

### «دوره موحدین و پرداختن به مسائل علمی»

موحدین بر اساس دعوت دینی خویش که جنبه مذهبی داشت مصمم بودند با ارج نهادن به علوم و تشویق دانشمندان، علوم عصر خود را رونق بخشند.

۱- دکتر محمد مجید السعید در کتاب «الشعر فی عهد المرابطین و الموحدین بالاندلس». «معتقد است، مرابطین علی رغم بدوی بودن، خود را با فرهنگ اندلس و عصر خویش چنان سازگار نمودند، که در بار آنها در مراکش مانند دربار عباسیان بغداد گروه زیادی از دانشمندان علوم گوناگون را گرد هم آورد، و «اطلاق رکود علمی» ستم و ظلم به ایشان است. برای اطلاع بیشتر به صفحات (۷۶-۶۰) این کتاب مراجعه شود.

۲- همان منبع، صفحات (۷۶-۶۰).

### یوسف بن یعقوب و رویدادهای دوران او

در دوران زمامداری ایشان دو اتفاق مهم به وقوع پیوسته است. در آغاز مبارزه جدی با فلسفه به عمل آمد و ستم به فیلسوفان زیاد بود تا جائیکه آثار فلسفی جمع آوری و سوزانده می شد<sup>۱</sup> البته برخی مانند «المراکشی» منشأ این دشمنی را ستیزه جویی خلیفه با ابن رشد می دانند. لازم به ذکر است «احیاء علوم الدین» غزالی نیز به دلایلی سوزانده شد. ضمناً مراکشی در بخشی دیگر از کتاب خود نقل کرده است، طولی نکشید که ابن رشد مورد بخشش و عنایت یوسف بن یعقوب<sup>۲</sup> قرار گرفت، و خود او نیز علاقمند فلسفه گردید».

### رویداد دوم:

در اهتمام ورزیدن به ظاهر قرآن و احادیث نبوی و کنار گذاشتن مذهب مالکی<sup>۳</sup> خلاصه میشود. منادی این دعوت ابویوسف بوده است، زیرا موحدین معتقد بودند، اهتمام ورزیدن بیش از حد به فروع که متأثر از مذهب مالکی بوده است، تا حدی مردم را از قرآن، و سنت بیگانه نموده و از دستیابی به حقیقت باز می دارد.

ارتباط و نزدیکی ابن مضاء به دومین و سومین خلیفه (موحدین) و اعتقاد به مذهب ظاهری تا حدی زمینه ساز اندیشه نحوی اوست. البته تا آنجائیکه ما فعلاً اطلاع داریم «ابوقاسم زجاجی» (وفات به سال ۳۳۷ هـ) پیش از ابن مضاء خواستار حذف علل ثوانی (قیاسی) و ثوالث (جدلی) بوده است.<sup>۴</sup>

ابن مضاء در مقدمه «الردّ علی النحاة» گفته است: «هدف از تألیف این کتاب حذف اضافات نحوی و نیز اشاره به موارد خطاهای نحویان است».

ابن مضاء در مقدمه کتاب خود نیز اشاره دارد که هدف نحو‌جوگیری از وقوع خطا در کلام و سخن عرب است که نحویان در این خصوص به

۱- البته دکتر محمد مجید السعید تاحدی در این قبیل اقوال تشکیک به عمل آورده است.

۲- حکمران دوره موحدین

۳- مذهب مالکی در اندلس در دوره مرابطین رواج داشت.

۴- الايضاح فی علل النحو، ص ۶۵-۶۴.

نتیجه مطلوب خود رسیده اند، اما (متأسفانه) به اموری بی ارزش پرداخته اند و با این کار زبان عربی را پیچیده و اصول و پایه آن را تضعیف نموده اند.

لذا ابن مضاء دعوت به حذف عامل نمود و نیز خواهان حذف علل ثوانی و ثوالث و تمارین (غیر منطبق بر زبان عربی) شد. از طرفی تالیفات دیگران در این خصوص که تا حدی بدور از این پیچیدگیها بود، بیانگر فراگیری و شیوع این مشکل می باشد. و نحویانی چون

#### ۱- زجاجی در الايضاح.

۲- ابن حزم ظاهری (سال وفات ۴۵۶ هـ)

۳- ابن سنان خفاجی (سال وفات ۴۶۶ هـ)

۴- ابن رشد (وفات به سال ۵۹۰ هـ) در «الضروری فی النحو».

به نحوی این موارد را گوشزد نموده اند.

دانشمندان فوق الذکر علل نحوی را (علیرغم پذیرفتن نحو) زیر سوال برده و برای نمونه ابن حزم ظاهری گفته است: «علل نحوی تباه کننده است» ابن سنان خفاجی نیز معتقد است: «در مناسبات نحوی، علل نحوی راتنها بایستی به عربها نسبت داد».

اشاره عبدالقاهر جرجانی (وفات به سال ۴۷۱ هـ) نیز بیان کننده این واقعیت است که برخی نحویان به علل نحوی حساسیت داشته اند، وی گفته است: «معاصرین من علل نحوی را انکار می کنند».

در این راستا ابو ولید ابن رشد (وفات به سال ۵۹۰ هـ) معاصر ابن مضاء نیز اشاره می کند که امور نحوی به قدری نحویان را به خود مشغول نموده است که من وادار شدم «الضروری فی النحو» را به رشته تحریر درآوردم.

۱- مقدمه «الرد علی النحاة»، ص ۹.

۲- همان منبع، مقدمه کتاب.

۳- همان منبع، مقدمه کتاب.

دکتر زکی نجیب محمود «در المنطق الوضعی»<sup>۱</sup> آورده است: چون نحویان سلف ابن مضاء در مسائل نحوی ذوق خود را معیار قرار داده و به قدری به حاشیه های نامربوط پرداختند که نحویانی از قبیل ابن مضاء و ناقدین نحوی دوره موحدین را واداشت تا علل نحوی را به شدت مورد انتقاد قرار دهند. «وی در ادامه می افزاید:» چنانچه پیشینیان واقع بینی را، که یک اصل علمی است، وجه همت خویش قرار داده بودند، پافرازان زمان خویش می نهادند.»

از آنجا که مباحث نحوی از یک متد علمی صحیح برخوردار نبود، شایسته بود تا نحویانی که بعدها پا به عرصه وجود نهادند، این مباحث را کنکاش علمی کنند و سره را از ناسره تفکیک نمایند اما از طرفی جمع آوری این مقدار مواد و مسائل نحوی با مسائل ابتدائی و ساده آن زمان طبیعی می نمود که نحویان پیشین در استنباط مسائل دچار خطا شوند. به هر ترتیب پژوهشگر هنگامیکه با گستردگی موضوع مورد بحث مواجه می شود. خطا را ناچیز و قابل اغماض می بیند. به نظر نگارنده مقاله، اگر ایرادی باشد، این ایراد متوجه نحویان خلف بوده است نه سلف.

#### مقدمه مؤلف:

ابن مضاء انگیزه تالیف خود را سخن پیامبر می داند که «الدین النصیحة» و نیز «من قال فی کتاب الله برایه فأصاب فقد أخطأ» و نیز قول خدای متعال: «من قال فی کتاب الله بغير علم فلیتوبوا مقعده من النار» و نیز این سخن پیامبر «من رأی منکم منکراً فلیغیره بیده، فإن لم یستطع فبلسانه، فإن لم یستطع فبقلبه».

ابن مضاء با عنوان نمودن این سخنان می افزاید «چون نحویان رحمة الله علیهم- قواعد نحورا برای جلوگیری از خطا و تفسیر زبان استخراج نمودند و در این زمینه به هدف مطلوب خود رسیدند، از طرفی بحثهای افزون برنیاز، وارد علم نحو نمودند و به قدری آن را پیچیده

---

۱- المنطق الوضعی، ج ۲، ص ۲۲ به نقل از مقدمه دکتر البنا بر «الرد علی النحاة». ضمناً مراجعه به کتاب المعقول واللامعقول ص ۲۲۵-۲۲۱ دارالشروق، همین نویسنده خالی از فایده نیست.



و مبهم کردند که فهم آن دشوار گردید و به نوبه خود، مبانی دستور زبان را تضعیف نمود و دلائل و علل نحورا بی ربط و غیر قابل قبول نمودند.<sup>۱</sup>

وی در فصل الغای عامل آورده است: «هدف از تالیف این کتاب حذف زوائد نحوی و بیان موارد خطاهای نحویان در آنهاست».

ابن مضاء با برشمردن تعدادی از این خطاها، یادآور می شود: نحویان مدعی هستند که نصب و جر و جزم تنها با عامل لفظی صورت می پذیرد، دلیل رفع یا عامل لفظی است و یا معنوی، وی بانقل مثالی از سیبویه ورد آن نظر ابن جنی را در «الخصائص» در بحث عوامل لفظی و معنوی، درج می نماید که ابن جنی عمل و اثر را تنها به متکلم نسبت می دهد «ناگفته نماند که ابن جنی: معتقد است که علل نحوی از علل کلامی بیشتر متأثر است تا علل فقهی (الخصائص). ابن مضاء در ادامه این بحث با بیان دلایلی اظهار می دارد» عوامل نحوی مورد پذیرش هیچ خردمندی نیست...<sup>۲</sup>

البته ابن مضاء اذعان دارد در صورتی که این عوامل مجازی و تنها برای تقریب ذهن باشد (که در واقع فلسفه عوامل همین است) بی اشکال و ایراد است.

اینک بخشهای از کتاب ابن مضاء را مورد بررسی قرار می دهیم.

### فصل «الغاء الحذف و التقدير».<sup>۳</sup>

ابن مضاء در این بخش اشاره دارد که از نظر نحویان محذوف و مقدر دسته تقسیم دارد.

۱- محذوفی که کلام با آن تمام می شود و حذف آن برای اطلاع مخاطب صورت می گیرد.

۲- محذوفی که کلام بدون آن نیز کامل است و ذکر آن نه تنها شایسته نیست بلکه اشکال و ایراد دارد.

در توضیح این نکته ابن مضاء مثالی را مورد بررسی قرار می دهد

۱- الرد علی النحاة، ص ۶۴-۶۳.

۲- همان منبع، ص ۷۰.

۳- همان منبع، ص ۷۱.

که در «أزیداً ضربته» نحویان می گویند، از آنجائیکه «ضربت» تنها به يك مفعول متعدی می شود و در عبارت فوق مفعول به آن ضمیر است، بنابراین نصب «زیداً» توسط فعل مذکور صورت نگرفته است، لذا «ناصب» فعل مقدر فرضی است. اما این مضاء در قبیل مثالها قائل است که فعل مقدر لازم نیست و این تقدیر را ناشی از این می داند که نحویان برای هرمنصوبی، نصب دهنده ای فرض نموده اند و چون «ضربت» يك مفعولی است نحویان عامل مقدر را «ناصب» فرض کرده اند.

۳- حذف و تقدیر کلمه است. که در صورت اظهار و بیان آن معنا تغییر می یابد؛ وی نمونه آن رامنادی می داند. در مثال «یا عبدالله» اگر نظر نحویان را بپذیریم که «نصب» توسط فعل مقدر «ادعو» و یا «أنادی» صورت گرفته است، لازمه این سخن تغییر اسلوب انشائی ندا به معنای خبری است، البته ابن مضاء قائل است که اضافاتی که نحویان در تفسیر مسائل نحوی قرآن نموده اند، نوعی تحریف قرآن است. آنگاه وی اجماع نحویان را در مورد عمل عامل را رد می کند و آن را حجت نمی داند و به بیان نظر ابن جنی می پردازد که تنها آنچه مطابق قرآن است، پذیرفتنی است وگرنه باطل است.<sup>۱</sup>

### فصل - لاجحة الی تقدیر متعلق الجار و المجرور -

شبه جمله نیازی به متعلق ندارد

وی در این بخش اضممار و تقدیر موارد ذیل را رد می کند.

- «زیدُ فی الدار» جار و مجروری که خبر است.

«رایتُ الذی فی الدار». جار و مجروری که صله است.

- مررت برجلٍ من قریش جار و مجروری که حال است.

وی این گفته نحویان که حرف جر فوق در صورتی که زائد نباشند،

«متعلق» یا ظاهری است مانند «زیدُ قائمٌ فی الدار» و یا تقدیری است.

۱- همان منبع، ص ۷۷-۷۴. البته دکتر محمد ابراهیم البنا معتقد است که این مضاء تاحدی از عبارت ابن جنی سوء استفاده نموده و در آن تصرف کرده. برای اطلاع بیشتر به مقدمه وی بر «الرد علی النحاة» مراجعه شود.

مانند «زیدُ فی الدار» را رد می کند و یادآور می شود: درمثالهای فوق کلام تام است و «فی» بین دو اسم نسبتی برقرار ساخته که شنونده برای فهم معنا از تقدیر چیزی دیگر بی نیاز می سازد.<sup>۱</sup>

### فصل - لاجاجة الی تقدیر الضمائر فی الصفات -

در صفات (اسم فاعل، اسم مفعول ...) نیازی به تقدیر ضمیر نیست. وی در این بخش آورده است: نحویان معتقدند از آنجائیکه صفات رافع اسم ظاهرند، در این صورت رفع دادن به ضمیر اولی است.

- زیدُ ضاربُ أبوه عمراً» اسم فاعل، اسم ظاهر را رفع داده است.

- «زیدُ ضاربُ عمراً» اسم فاعل، ضمیر را رفع داده است.

ابن مضاء با ذکر مثال «زیدُ ضاربُ عمراً» می گوید:

برای اینکه «ضاربُ» بتواند «ضمیر» را رفع دهد لازم می آید که «ضارب» رفع دهنده فاعلی باشد که ذکر از نام آن به میان نیامده است، از طرفی در عبارت فوق «زید» دلالت بر آن فاعل دارد، در این صورت چرا باید چیزی در تقدیر بگیریم که اظهار آن زائد به شمار می آید. و در ادامه این بحث دلایل نحویان را برای لزوم عمل اسم فاعل در ضمیر را یادآور می شود و آن را رد می کند.<sup>۲</sup>

### فصل - رد تقدیر الضمائر فی الافعال -

#### انکار تقدیر ضمیر در افعال

ابن مضاء در پاسخ به این سؤال که «قام» در «زیدقام» فاعل آن چیست؟ اظهار می دارد، که نحویان فاعل آن را مقدر می پندارند زیرا معتقدند که فاعل مقدم نمی شود و هر فعلی باید فاعلی داشته باشد.<sup>۳</sup>

وی در رد نظر فوق گفته است:

اگر گفته شود، «زیدقام» و لفظ «قام» بر فاعل دلالت کرد. در این<sup>۴</sup>

۱- همان منبع، ص ۷۹.

۲- همان منبع، ص ۷۹-۸۱.

۳- «الفاعل لا يتقدم، و لا بد للفاعل من فاعل».

۴- (دلالة قصد).

صورت نیازی به تقدیر فاعل نیست، زیرا افزودن فاعل در اینجا فایده‌ای به دنبال ندارد.

و از آنجائیکه ابن مضاء دلالت را دونوع می‌داند: دلالت لفظی که از نظر واضع معین است و دیگری «دلالت لازم و تبعی فعل بر فاعل که به نوبه‌ای خود به دو احتمال تقسیم می‌شود.<sup>۱</sup>

وی با ذکر این مثال: «زیدُ ضربتُه» عنوان می‌کند، لفظ فاعل در این مثال لزومی ندارد، زیرا مخاطب به فاعل آگاه است. و در ادامه این بحث ابن مضاء با طرح این سوال که دلالت صحیح فعل بر فاعل در چیست اظهار می‌دارد: به نظر می‌رسد که دلالت فعل بر فاعل لفظی است؛ مگر نه این است که از حرف «یاء» در «یعلم» انسان پی به فاعل غائب می‌برد و همینطور در «أعلم» از همزه، فرد، پی به فاعل متکلم می‌برد و از لفظ «علم» شخص پی به فاعل مذکر می‌برد. در این صورت همانطوریکه لفظ فعل بر زمان دلالت می‌کند بر فاعل نیز دلالت دارد. البته با پذیرش این نظر که مورد پذیرش تعدادی از نحویان و زبان‌شناسان معاصر است، تجدید نظر اساسی در بسیاری از مقولات صرفی و نحوی را به دنبال خواهد داشت.

### فصل - نحو بدون عامل و معمولی -

در این بخش ابن مضاء تلاش می‌کند، این نظر را در باب تنازع عملی سازد. و در آغاز نظرسیبویه را در خصوص تنازع درج می‌نماید و آنجائیکه سیبویه نظر فراء و کسائی را یادآور می‌شود، ابن مضاء با ذکر دلایلی نظر کسائی را مورد تأیید قرار می‌دهد.

۱- همان منبع، ص ۸۲-۸۱، متأسفانه ابن مضاء به احتمال دوم تصریح نکرده است، به نظر نگارنده مقاله این مطلب دو احتمال دارد، یا مولف در نسخه اصلی به آن اشاره کرده است، و از دید محقق نسخه پوشیده مانده است، و یا خود مؤلف سهواً به آن اشاره نکرده است.

۲- به نظر می‌آید که این لفظ فعل نیست که زمان را محدود و مشخص می‌سازد بلکه منشأ آن سیاق عبارت است. به کتاب «البحث النحوی عند الاصولیین» مراجعه شود.

درمثال «قام و قعد زید» فرآء<sup>۱</sup> عمل فعل اول را جایز می‌داند، در حالیکه کسانی قائل به عمل فعل دوم است، البته به اعتبار حذف فاعل فعل اول و عدم تقدیر فاعل برای آن.

### فصل - باب اشتغال

ابن مضاء در این فصل، معتقد است مبانی نحو بدون عامل و معمول پی‌ریزی نموده است. وی در این باب تصریح دارد که یکی از انگیزه‌های من برای انکار عامل و معمول همین باب اشتغال فعل به مفعول به (ضمیر) است و عدم نصب و عمل در اسم پیش از آن است، نظیر «زیداً ضربته». و ضربت باغفلت از نصب «زیداً» مشغول نصب ضمیر شده است، در نتیجه از آنجائیکه فعل (متعدی به یکی مفعول است) نمی‌تواند همزمان هم ضمیر و هم اسم پیش از خود را نصب دهد، لذا نحویان برای نصب زیداً عامل مقدر فرض نموده‌اند، در صورتی مخزومی در کتاب «فی النحوالعربی نقد و توجیه» آورده است که نصب ضمیر و اسم، از آن همین فعل است (در نظیر مثالهای فوق).

راستی مگر نه این است که این ضمیر به اسم قبل از خود (عائد) بر می‌گردد و هر دو بیانگر یک امر هستند.

در اینجا مقاله خود را به پایان می‌رسانم به امید «رضوان» خدای متعال.

۱- فرآء، معتقد است همانطوریکه یک مبتدا می‌تواند دو خبر داشته باشد و هر دو آنها به او اسناد داده شوند، در اینجا نیز هر دو فعل عمل می‌کنند زیرا «هر دو عمل رفع را انجام می‌دهند».

- ١- «الشعر فى عهد المرابطين و الموحدين بالاندلس» دكتور محمد مجيد السعيد، الدار العربية للموسوعات، چاپ دوم سال ١٩٨٥ م.
- ٢- «الرد على النحاة» لابن مضاء، دراسة و تحقيق للدكتور محمد ابراهيم البنا، الطبعة الاولى، دارالاعتصام سنة ١٩٧٩ م
- ٣- «قضايا الشعر المعاصر» نازك الملائكة، دار العلم للملايين، چاپ هشتم، سال ١٩٨٩ م.
- ٤- «فى النحو العربى، نقد و توجيه» الدكتور مهدى المخزومى، دارالرائد العربى ، بيروت- لبنان، چاپ دوم، سال ١٩٨٦ م.
- ٥- مجمع اللغة العربية بدمشق، ج٧، ص ٧٦.
- ٦- « البحث النحوي عند الاصوليين»، مصطفى جمال الدين، دار الهجرة چاپ دوم، سال ١٤٠٥ هـ .
- ٧- «الايضاح فى علل النحو»، زجاجى، تحقيق دكتور مازن المبارك، دار النفائس، سال نامعلوم.